



نقد ارتباط تنگاتنگی با فلسفه دارد و دانش فلسفه یکی از عوامل مهم رشد و اعتلای نقد است. روزهای پنجم و ششم خرداد ماه ۱۳۷۵ شاهد برگزاری نخستین سمینار نقد فلسفی در دانشگاه علامه طباطبایی بودیم و روزهای هفدهم و هجدهم اسفندماه ۱۳۷۷ نیز دومین سمینار نقد فلسفی به همت گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبایی برگزار می‌شود. کتاب ماه در آستانه برگزاری دومین سمینار نقد فلسفی با دبیر سمینار، دکتر اصغر دادبه گفت و گویی انجام داده است که از نظر خوانندگان می‌گذرد.

○ آیا برگزاری چنین سمیناری در ایران سابقه داشته است؟

● خیر! تا آنجا که من می‌دانم نخستین سمینار نقد فلسفی - که در خردادماه سال ۱۳۷۵ برگزار شد -

نخستین سمیناری بود که تحت چنین عنوانی در ایران برگزار می‌شد و دومین همایش ما هم - که ان شاءالله در اسفندماه ۱۳۷۷ برگزار خواهد شد - دومین همایش در این زمینه خواهد بود.

○ چرا با آن همه سابقه این همه دیر؟

● شاید بدان سبب که ما، صرف‌نظر از تعارف‌ها و شعارها، در واقع نه چندان با نقد میانه‌ای داریم، نه چندان با فلسفه! نقد در نظر ما یا ستایش است یا نکوهش؛ ستایش و نکوهش یک اثر و به تبع آن ستایش و نکوهش صاحب اثر، برحسب آنکه نسبت به صاحب اثر نظری مثبت داشته باشیم یا نظری منفی و چنین است که آثار مورد انتقاد ما یا مجموعه محاسن است یا کل معایب! اگر صاحب اثر چون ما بیندیشد و به جمع ما تعلق داشته باشد اثرش بی‌بدیل یا دست کم، کم‌نظیر است، اما اگر صاحب اثر چون ما نیندیشد و به اصطلاح جزء ما و با ما نباشد کتابش متاب است و شعرش معر و تحقیقش هم لایب محقق! یعنی که

متکلم‌وار از پیش تصمیم می‌گیریم که برکشیم یا فروکوبیم، بستاییم یا نکوهش کنیم، مورد تأیید قرار دهیم یا مورد تکذیب و دروغا که تا فیلسوفانه بنگریم و بی‌طرفانه تحزری حقیقت کنیم و به نقد عالمانه بپردازیم و یک اثر را و یک موضوع را چنانکه هست بنگریم و نقطه‌های قوت و ضعف آنرا، با هدف رفع کاستی‌ها و به قصد اعتلای کار بنماییم فرسنگ‌ها فاصله داریم، و این از آن روست که با فکر فلسفی بسی بیش از فرسنگ‌ها دوریم و لاجرم از نگرش بی‌طرفانه مهجور! تا آنگاه که فلسفه را از مقوله بافتن بشماریم و بالحنی که هر یک از ما با آن آشنا تر از دیگری است از فلسفه‌بافی سخن بگوییم و فرزند راستین اندیشه و تعقل و فریادرس انسان را چیزی بیشتر از هرزه‌درایی و کاری بیشتر از روده‌درازی و بی‌معنی‌گویی به حساب نیاوریم وضع از این که هست بهتر نخواهد شد. نگاهی به تیراژ کتاب‌های فلسفی از یک طرف و تیراژ قصه‌های عاشقانه آن‌چنانی از طرف دیگر، هم مثبت مدّعی‌ماست، هم افزاینده دردها بر دردها و غصه‌ها بر غصه‌ها.

○ مقصودتان از نقد فلسفی چیست؟

● در این باب باید به تفصیل سخن گفت، اما از آنجا که قرار شد گفت و گوی ما کوتاه باشد، به کوتاهی عرض می‌کنم که: مراد ما از نقد فلسفی دو امر یا دو معنا بوده است:

۱- نقد از دیدگاه فلسفی: یعنی نقد و تجزیه و تحلیلی که با نگرش فلسفی و با معیارها و میزان‌های فلسفی صورت گیرد. چنانکه نقد ادبی هم نقدی است که با موازین ادبی و البته با پشتوانه فلسفی صورت می‌پذیرد و پیداست که مسئله، خود، حکایتی است دراز... اجمالاً عرض می‌کنم، از این دیدگاه «خود نقد



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

## گفتگو با دکتر اصغر دادبه ادب و فلسفه

فلسفی» یا «نفس نقد فلسفی» و چند و چون آن مورد نظر است و نمودن ویژگی‌های آن، نشان دادن تحولات آن در طول تاریخ و خلاصه سخن گفتن از نقد فلسفی به مثابه ابزار... به اعتباری و به مثابه هدف، به اعتباری دیگر.

۲- نقد مسئله‌ای فلسفی: مقصود از نقد فلسفی در این معنا و از این دیدگاه آن است که موضوعی فلسفی یا مسئله‌ای فلسفی مورد نقد قرار گیرد و با شیوه نقد فلسفی (=نقد در معنای اول) مورد تجزیه و تحلیل واقع شود، چنانکه - فی‌المثل - کانت یکی از مهم‌ترین مسائل فلسفی، یعنی مسئله عقل نظری یا خرد ناب و حدود توانایی‌های آن را با روش نقد فلسفی ویژه خود



مورد ارزیابی و نقادی و تجزیه و تحلیل قرار داد و کتاب عظیم نقد عقل نظری یا نقد خردناب را نوشت. در تاریخ فلسفه ما امام فخر رازی قهرمان نقادی‌های فلسفی است. او ضمن آنکه از چند و چون نقد، یعنی از نقد به مثابه ابزار (=دیدگاه اول) سخن می‌گوید جمله مسائل فلسفی در مکتب مشاء را مورد نقد قرار می‌دهد.

○ هدفان از برگزاری این سمینار چه بوده و چه هست.

به عبارت دیگر چه هدف‌هایی داشته‌اید؟  
● دو هدف: نخست، هدفی که می‌توان آن را هدف اجتماعی - فرهنگی نامید و آن شرکت جستن در کار یک دگرگونی و تلاش ورزیدن در راهی مقدس است. پیشتر گفتیم که زمان‌هاست که ما را سر و برگ تفکر فلسفی نیست و گفتیم که با «چون و چرا» بیگانه‌ایم و بر این باوریم که حدیث چون و چرا دردسر آفرین است و از آن فلاح و صلاح به بار نمی‌آید و بدین سان مدت‌هاست که به ورطه سکون و سکوت و جمود در افتاده‌ایم. در حالی که دین ما، و فرهنگ اصیل ما با حدیث چون و چرا سر و سرها دارند. چنانکه به قول علمای بلاغت، غرض ثانوی و هدف اصلی خواجه بزرگ‌رندان و درمندان، حافظ از این سخن که:

حدیث چون و چرا در دسر دهد ای دل

پیاله گیر و بیا ساز عمر خویش دمی

نه تأیید سکون و جمود و نفی چون و چرا که نقد دیدگاه کسانی است که گمان می‌کنند حدیث چون و چرا دردسر آفرین است که خواجه به گواهی سراسر دیوانش از منظری فلسفی و پویا به مسائل می‌نگرد و فرزند چون و چراست و اهل فکر فلسفی و به هر حال هر گونه تلاش در جهت بازگشت به فکر فلسفی و روی آوردن به حدیث تحرک آفرین چون و چرا، تلاشی است ارجمند و ضروری و بر این باوریم که برگزاری چنین همایش‌ها به

و مهر ورزیدن به حقیقت هم همراه است با تأمل و تقد...  
آنجا که آراء و اندیشه‌ها، به تعبیر فرانسویس بیکن، فیلسوف انگلیسی سده هفدهم و پدر ارگانون نو، به صورت «بُت» درآیند چراغ فلسفه فرو می‌میرد و اندیشه فلسفی در قربانگاه «جزمیت‌ها» قربان می‌شود. فکر فلسفی از تحول، از تجدد و از نقد و نقادی جدایی ناپذیر است و باید که چنین باشد که فکر فلسفی به مثابه ماهی است و تجدد و نقد و نقادی به مثابه آب. اگر ماهی بی‌آب تواند زیست فکر فلسفی هم بی‌نقد و بی‌نقادی زنده تواند ماند...

روزگاری مجله شهاب از من پرسش‌هایی کرد درباب همایش نقد فلسفی و حکایت نقد و نقد فلسفی و من در پاسخ این پرسش که «چه هدف یا چه اهدافی از برگزاری همایش نقد فلسفی داشته‌اید؟» از جمله گفتم: گروه فلسفه ما گروهی است نوپا و نوجوان و از عمر آن بیش از چند سال (اکنون هفت ساله شده است) نمی‌گذرد. بنابراین حکایت ما هم حکایت «شباب» است؛ شباب با جنبه‌های مثبت و منفی آن. یکی از جنبه‌های شباب، نوگرایی و تجددطلبی و گرایش به نقد است و البته یکی دیگر از جنبه‌های آن هم تهور است. شاید مجموعه این امور از جمله عوامل تشکیل دهنده علت تأمه معلولی به نام «برگزاری سمینار نقد فلسفی» به شمار آید، گرچه شیخ و شاب (پیر و جوان)، دست‌کم در عالم نظر، با کلیم کاشانی، همدانستان اند که:

موجیب که آسودگی ما عدم ماست

ما زنده از آنیم که آرام نگیریم

○ چند مقاله به دبیرخانه سمینار رسید و چند مقاله برگزیده شد؟

● در نخستین سمینار نقد فلسفی دو شیوه داشتیم: (۱) سفارش مقاله، یعنی از اندیشمندان سرشناس

بلی، آرزوی ما و تلاش ما آن است که هر چه زودتر مجموعه مقاله‌های نخستین سمینار نقد فلسفی: سمینار دکارت و سمینار اخیر در دسترس اهل اندیشه قرار گیرد.

○ آیا امکان ادامه کار، یعنی برگزاری سمینارهای دیگر با عنوان «نقد فلسفی» هست؟

● باز هم آری، و باز هم عرض می‌کنم امید، آرزو، و هدف ما برگزاری حداقل چندین سمینار در این زمینه است و آنچه انجام شد مقدمه‌ای بود و آغازی، و آنچه انجام می‌شود ادامه‌ای است و استمراری، همین و بس. امیدواریم به لطف حق و به مدد آنان که باید مدد کنند توفیق ادامه کار را بیابیم و به درد نناالیم: «ای بسا آرزو که خاک شده!»

○ ارزیابی شما و به عبارت دیگر نقد شما از نخستین سمینار نقد فلسفی چگونه است؟

● من در جلسه اختتامیه در این باب سخن گفتم و گفتم که بگذارید، به عنوان دبیر سمینار، نخستین منتقد سمینار نقد فلسفی باشم و افزودم که به حکم نقد در معنی واقعی کلمه، یعنی «نمودن نقطه‌های قوت و ضعف یک چیز» نخستین سمینار نقد فلسفی، هم نقطه‌های قوت داشت، هم نقطه‌های ضعف: نفس برگزاری آن نقطه قوت بود؛ شمار قابل توجه، مقاله‌های درجه یک، نقطه قوت بود. آنجا که در میان ده‌ها و صدها مقاله چند مقاله درجه یک هم نمی‌توان یافت، در میان سی، سی و پنج مقاله ارائه شده و بیست و یک مقاله برگزیده شده، ۷۰٪ مقاله بسیار خوب و ۳۰٪ مقاله خوب نتیجه‌ای درخشان نیست؟ (بررسی نظرخواهی‌ها نظر مرا تأیید کرد)؛ برانگیختن تأمل نه تنها در دانشجویان که در بسیاری از اهل اندیشه و فضل نقطه قوت دیگر کار ما بود. امیدوارم روزی در این ابواب به تفصیل سخن

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

# از نقد جدا نیست و نقد از فلسفه!

بگویم. صرف‌نظر از برخی مسائل صوری اینکه علی‌رغم برنامه پیش بینی شده نتوانستیم «پرسش و پاسخ» داشته باشیم، مهم‌ترین نقطه ضعف کار ما بود؛ نقطه ضعفی که اگر به خواست حق، توفیق ادامه کار نصیب گردد، می‌کوشیم تا آن را از برنامه سمینار برداریم و چنان که شایسته و بایسته کار نقد است بخش «پرسش و پاسخ» را هر چه شکوهمندتر به اجرا در آوریم... چنانکه در سمینار «دکارت، پیشرو فلسفه جدید غرب» توفیق یافتیم تا آرزوی پرسش و پاسخ را، در حدی بالنسبه معقول، تحقق بخشیم و امیدواریم در دومین سمینار نقد فلسفی بیشتر و بیشتر توفیق داشته باشیم.

درخواست کردیم تا در موضوعی خاص مقاله بنویسند؛ (۲) فراخوان مقاله، یعنی چنانکه رایج است در روزنامه‌ها «فراخوان مقاله» چاپ کردیم. مجموعاً حدود ۳۵ مقاله به دست‌مان رسید و این هم شگفت نیست از آن رو که اولاً، زمان کوتاه بود(= دلیل عرضی)؛ ثانیاً مگر ما چند تن فیلسوف، فلسفی مشرب، علاقه‌مند به فلسفه و... داریم (= دلیل ذاتی). ۲۱ مقاله هم برگزیده شد که خلاصه آنها در مجموعه‌ای به چاپ رسید و در اختیار آنان که به جلسه آمده بودند قرار گرفت... اما در سمینار دکارت و در دومین سمینار نقد فلسفی به علل مختلف، تنها شیوه نخستین را دنبال کردیم

○ آیا مقاله‌ها در یک مجموعه به چاپ می‌رسد؟

سهم خود در تحقق این بازگشت؛ یعنی بازگشت به فکر فلسفی مؤثر است... دوم، هدفی که می‌توان از آن به هدف علمی - فرهنگی تعبیر کرد و آن آموزش این معنا و ترویج این اندیشه و این باور است که فلسفه از نقد جدا نیست و نمی‌توان به سراغ فلسفه رفت و از چون و چرا کردن و از نقد غافل ماند که هر فیلسوفی کار خود را با نقد و تأمل آغاز می‌کند؛ با تأمل در آثار و در آرای پیشینیان و با نقد این آراء و این آثار. مگر ارسطو در ماجرای نقادی اندیشه‌های استاد بزرگ خود، افلاطون، اعلام نداشت: «افلاطون را دوست دارم، اما بیش از افلاطون به حقیقت مهر می‌ورزم...» و این «مهر ورزیدن به حقیقت» شعار همه فیلسوفان واقعی عالم بوده است



○ آقای دکتر دادبه، اگر به دانش نقد جدید در غرب بنگریم، می‌بینیم که پیوندی با فلسفه پیدا کرده است و ناقدان بهره‌ فراوانی از فلسفه می‌برند. به نظر شما آیا بدون دانستن فلسفه می‌توان ناقد خوبی بود؟ و در فرهنگ خودمان فلسفه چقدر به نقد کمک کرده است؟

● بدون فلسفه هیچ... هرگز... بدون فلسفه هرگز کاری جدی نمی‌توان کرد؛ هیچ کار جدی، از جمله کار نقد... شنیده‌اید که شوپنهاور فیلسوف آلمانی سده هجدهم میلادی گفته است که: «انسان حیوان فلسفی (= متافیزیکی) است». مقصود شوپنهاور آن است که اولاً، هرچا و هرگاه انسان بوده است مسائل فلسفی به گونه‌ای مطرح بوده؛ ثانیاً، تنها و تنها انسان است که بدین معانی می‌پردازد و از این معانی سخن می‌گوید... سخن معروف و تاریخی ارسطو را هم شنیده‌اید که می‌گفت: «انسان حیوان ناطق است»، یعنی حیوان اندیشمند یا متفکر و چون فلسفه، زاده تفکر و اندیشه است بناگزیبر سخن ارسطو به نوعی همان سخن شوپنهاور و سخن شوپنهاور به گونه‌ای همان سخن ارسطو است، یعنی هرچا و هرگاه انسان باشد

واماندگی است، که فعلیت نیافتنشان، فعلیت نیافتن فکر و اندیشه است و بی‌بهره ماندن از ژرف‌اندیشی و محروم ماندن از نتایج و آثاری است که از اندیشیدن و درست اندیشیدن و ژرف‌اندیشیدن به بار می‌آید و در نهایت یعنی محروم ماندن از فکر فلسفی و آثار درخشان آن!... پس نپرسیم که «بدون داشتن فلسفه می‌توان ناقد بود یا نه؟» بلکه بپرسیم که «بدون داشتن فکر فلسفی - اصلاً - چیز قابلی می‌توان بود یا نه؟ ناقد قابل، شاعر قابل، هنرمند قابل، عالم قابل، محقق قابل و...» بگذارید با مددگرفتن از ذهن و زبان حکیم نظامی بگوییم: به برکت فلسفه و تحت تأثیر فکر فلسفی، انسان به «جوهر دانایی» می‌رسد و لاجرم بر هر کار و در هر کار توانایی می‌یابد:

هر که در او جوهر دانایی است

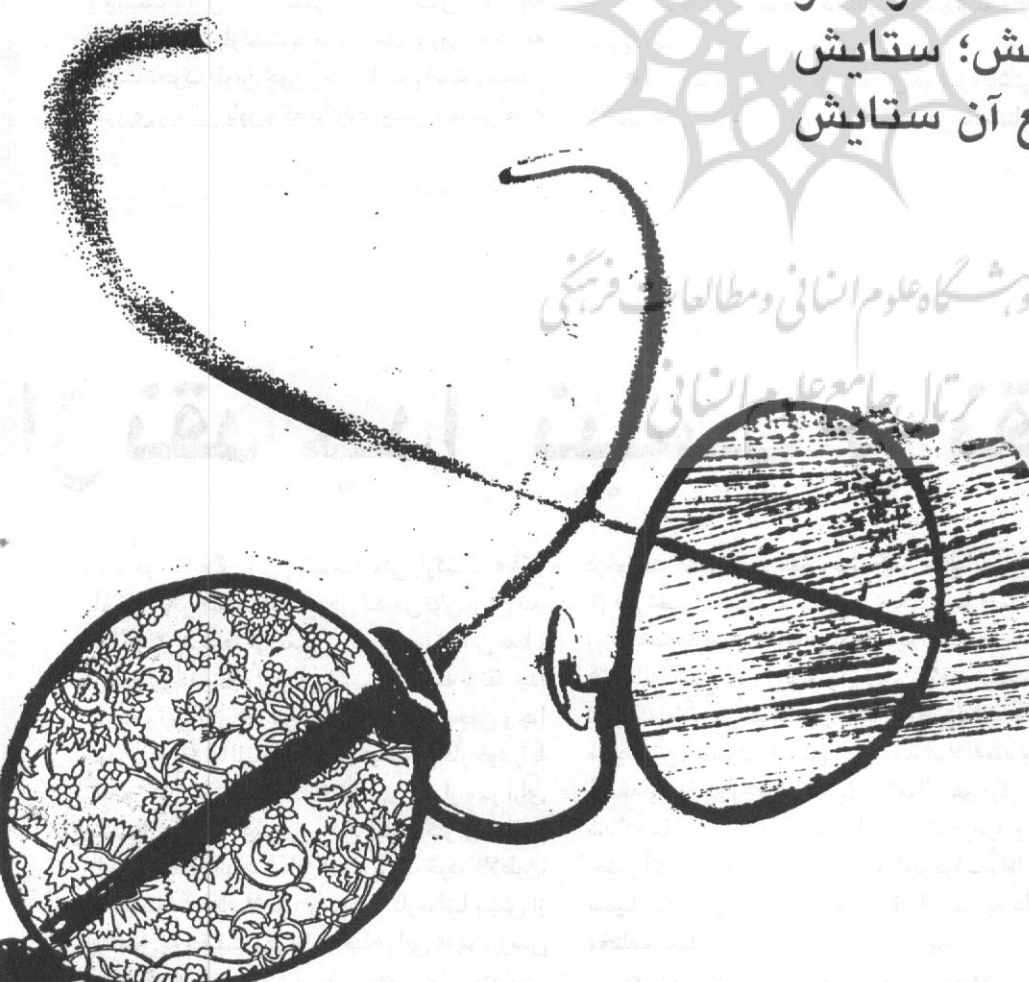
بر همه کاریش توانایی است

گرچه وقت اندک است و سخن بسیار و این سان از این گونه مسائل سخن گفتن همان حکایت «ریختن بحر در کوزه» است که اگر باز هم کسی بپرسد: «چند گنجند؟» پاسخ این است که «قسمت یک روزه‌ای» و این

قسمت سخت ناچیز است، اما می‌توان نگاهی به تاریخ انداخت و نشان داد و اثبات کرد که دوره‌های طلایی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها دوره‌های شکوفایی فکر فلسفی بوده است، دوره‌هایی بوده است که به برکت شرایط مساعد و اوضاع و احوال مناسب اندیشه بالیده و فکر فلسفی پرورش یافته است. در چنین دوره‌هایی است که هم علم شکوفا شده است، هم هنر، و هم نقد و نقادی. دانشمندان، هنرمندان و ناقدان بزرگ حاصل این دوره‌ها هستند؛ دوره‌هایی که فیلسوفان بزرگ در آن ظهور کرده‌اند و زیسته‌اند و اندیشیده‌اند: در تاریخ غرب به یونان باستان، عصر طلایی پریکلز بنگریم و آن عظمت فرهنگی را از تالس تا ارسطو مورد تامل قرار دهیم. نیز در روزگار نوزایی یا عصر رنسانس اروپا و نتایج حیرت‌انگیز حاصل از آن تامل کنیم تا روشن شود که فکر فلسفی ید بیضا می‌کند... در تاریخ خودمان، تاریخ دوره اسلامی - ایرانیمان و به طور کلی در تاریخ اسلام تامل کنیم و عصر زرین این فرهنگ و این تمدن را، بویژه در ایران از نظر بگذرانیم؛ سده چهارم هجری قمری را، دوران فارابی و ابن‌سینا را و عصر رودکی و

## ● در واقع نه چندان با نقد میانه‌ای داریم، نه چندان با فلسفه! نقد در نظر ما یا ستایش است یا نکوهش؛ ستایش و نکوهش یک اثر و به تبع آن ستایش و نکوهش صاحب اثر.

می‌اندیشد و فلسفه می‌ورزد و این خصلت و خصیصه اوست؛ خصیصه و خصلت ذاتی و بنیادی او، چنانکه آموختن و یادگرفتن هم خصیصه ذاتی انسان است و انسان مستعد آموختن و یادگرفتن است، اما در برخی از افراد این استعداد پرورش می‌یابد و این خصیصه ظهور و بروز می‌کند و در برخی چنین نمی‌شود یعنی که نمی‌آموزند و یاد نمی‌گیرند و جاهل می‌مانند. پیداست که این نقص است و آن، کمال و بدیهی است که در نقص ماندن و به سوی کمال سیر کردن، هر یک معلول شرایط ویژه تربیتی و محیطی و اجتماعی است. این هم بدیهی است که سیر به کمال و فعلیت یافتن قوه‌ها و استعدادها امری است طبیعی و در نقص درنگ کردن در قوه و استعداد ماندن امری است غیرطبیعی که اساساً ناموس هستی، سیر به سوی کمال است و هرچا و به هر صورت که این سیر متوقف شود کار آبر و ناقص می‌ماند. صورت طبیعی و حکایت طبیعی این است که استعدادهای انسان به عنوان حیوان فلسفی نیز فعلیت یابند که فعلیت نیافتنشان عین کاستی و محض





حکیم فرزانه توس، فردوسی را تا باور کنیم که حکومت خرد، آزادی اندیشه و فکر فلسفی مادر زایش‌ها و شکوفایی‌ها و شکفتگی‌هاست؛ زایش‌ها و شکوفایی‌ها و شکفتگی‌های علمی و هنری، در این سده درخشیدیم و آثاری به فرهنگ جهان عرضه کردیم که همچنان، بحق، بدانها می‌بالیم و به برکت آنها زنده‌ایم. در سده‌های پنجم و ششم هم، در جنب فراهم آمدن زمینه‌های افول، بدان سبب که قدرت حکومت خرد یکسره از میان نرفته بود و بهار زایش و شکوفایی و شکفتگی، هنوز بیکباره جای خود را به خزان نازایی و سترونی نداده بود به تکمیل دانش‌ها و هنرهای پدید آمده در سده چهارم پرداختیم و این حکایتی است دراز، شیرین و تلخ که از آن سخن‌ها گفته‌اند و سخن‌ها توان گفت. ظهور ناقد و منتقد بزرگ تاریخ اندیشه ما، امام فخرالدین رازی، در سده پنجم، نیز بخشی است از این «تکمیل» و پرتوی است ارجمند از فروغ خورشید خرد که در سده چهارم از میانه آسمان فرهنگ درخشان و پویای ایرانی - اسلامی مان می‌تافت و من در باب این پرتو ارجمند جداگانه سخن گفته‌ام و باز هم سخن

خرد دست‌گیرد به هر دو سرای...

چراکه بر بنیاد فکر فلسفی بر این باور بودیم که خرد، فرزند بی‌واسطه خداست و عقل، نخستین آفریده است... و چنین بود که در عین آزادگی و خردمندی، یکرنگانه دین می‌ورزیدیم و خدای بزرگ را صمیمانه می‌پرستیدیم و چنین بود که در عصر خرد، یعنی روزگار حکیم توس، فارابی‌ها و ابن‌سیناها و ابوریحان‌ها به جهان فکر و دانش تقدیم می‌کردیم. در چنین اوضاعی بود که هم از هنر نقادی بی‌طرفانه داشتیم و هم از سعه صدر شنیدن نقد و تحمل نقادی بهره‌مند بودیم، اما درینجا که وضع دگر گشت و نخستین آفریده حق، و بهترین داده ایزدی را به بهانه دفاع از دین، آماج تیرهای طعن و طنز قرار دادیم و از آن به «قفل اسطوره ارسطو» و «نقش فرسوده فلاطون» و بدتر از همه به «حیز در برابر سام یل» تعبیر کردیم و مردان خرد را - که به حق «کفر خویش گزاف و آسان» نمی‌شمردند - بی دین شمردیم و این سان سرودیم:

قفل اسطوره ارسطو را

بر در احسن الملل مهید

حاصلی نخواهیم داشت، یعنی که بدون فلسفه هیچ... هرگز... (در پایان این بخش بدین نکته اشاره کنم که حکایت عظمت بزرگانی چون خاقانی - که به شعر او استشهاد شد - حکایتی دگر است و قصه ما در این مقام هم، حکایتی دگر. این معانی به معنی نفی عظمت آن بزرگان نیست).

○ یعنی گرایش به «اعتدال» از جمله وجوه مشترک خردگرایی و نقد است؛ و به نظر شما با فکر فلسفی است که به اعتدال می‌رسیم، آیا بدون خرد فلسفی دست یافتن به اعتدال امکان‌پذیر نیست؟

● بله، اصلاً نقد، معلول فکر فلسفی و نتیجه خردگرایی است؛ چراکه نقد، چونان تفکر عقلانی حکایت پرهیز از افراط و تفریط است و گراییدن به اعتدال. اینجا افراط و تفریط تنها دیدن جنبه‌های مثبت یا منفی یک چیز یا یک اثر است و در نتیجه یکسره به ستایش یا به نکوهش پرداختن و در این میان نقد نه ستایش صرف است و نه نکوهش محض، بلکه نمودن جنبه‌های مثبت و منفی یا نشان دادن نقطه‌های قوت و ضعف یک چیز یا یک اثر است که خود به خود، ستایش

## ● آثار مورد انتقاد ما یا مجموعه محاسن است یا کل معایب! اگر صاحب اثر چون ما بیندیشد و به جمع ما تعلق داشته باشد اثرش بی بدیل یا دست کم، کم نظیر است، اما اگر صاحب اثر چون ما نیندیشد و به اصطلاح جزء ما و با ما نباشد کتابش متاب است و شعرش معر و تحقیقش هم لابد محقق!

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نقش فرسوده فلاطون را

بر طراز عجین حل منهدید

فلسفی مرد دین مپندارید

حیز را جفت سام یل منهدید...

اوضاع دگر گشت: نه دیگر فردوسی داشتیم، نه فارابی، نه ابن‌سینا، نه ابوریحان. سعه صدر فلسفی را هم از دست دادیم و به گواهی تاریخ به جای نقادی بی‌طرفانه از دیگران و تحمل نقادی‌های دیگران به جدل‌ها و سپس به جنگ‌ها پرداختیم، یعنی که حقیقت ندیدیم و ره افسانه زدیم و این، قصه‌ای است دردناک از غصه‌های ما که واقعی‌تر از هر واقعیت، همچنان با همه وجود آن را حس می‌کنیم و بیگانه با فکر فلسفی، خواه ناخواه، دانسته و نادانسته، همچنان به تحمل عوارض آن محکومیم... این حکایت، واقعیت تاریخ ما، دست کم از سده هفتم به این سوست که بیان آن بحثی دیگر می‌طلبد... همین قدر بگویم که تا گم کرده خود را - فکر فلسفی را - باز نیابیم، نه فقط در نقد، ره به جایی نمی‌بریم که در امور دیگر فرهنگی هم جز سردرگمی

خواهم گفت... هر چه از دوره طلایی فرهنگمان دورتر شدیم از خرد و خردورزیدن، از فکر فلسفی و از فلسفه ورزیدن بیشتر فاصله گرفتیم و هرچه با این معانی بیشتر بیگانه شدیم با علم و هنر واقعی یعنی با دانش و هنر پویا نیز بیگانه تر گشتیم. آن زمان که پس از خدا، از خرد می‌گفتیم و نخست این سان می‌سرودیم:

به نام خداوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه برنگرد

خداوند نام و خداوند جای

خداوند روزی ده رهنمای...

یعنی کار را با نام حق آغاز می‌کردیم که ناقص نماند و ابتر نباشد و سپس این سان سخن سر می‌کردیم که:

کنون تا چه داری بیار از خرد

که گوش نیوشنده زو بر خورد

خرد بهتر از هرچه ایزد بداد

ستایش خرد را به از راه داد

خرد رهنمای و خرد دلگشای

و نکوهشی واقعی و نسبی در پی دارد و این امر یعنی روی آوردن به اعتدال و پرهیز کردن از افراط و تفریط؛ یعنی به کار بستن نخستین درس و نخستین دستورالعمل خرد در حوزه عمل و در قلمرو حکمت عملی. تاریخ فکر و فرهنگمان نشان می‌دهد که شعارها داده‌ایم در تأیید و اثبات اعتدال و میانه‌روی و در تکذیب و نفی افراط و تفریط، «خیرالامور اوسطها» شعارمان بوده است و «مکن به فسق مباهات و زهد هم مفروش» ورد زبانمان، اما در عمل یا به فسق مباهات کرده‌ایم یا زهد فروخته‌ایم یعنی یا افراط گراییده‌ایم یا به تفریط روی آورده‌ایم و تا گم کرده خود، یعنی فکر فلسفی را نیابیم به اعتدال نمی‌رسیم که اعتدال، زاده خرد است؛ خرد فلسفی؛ خرد آزاد و نه خرد مقید در بند... جلوه‌گاه این افراط و تفریط همانا قول و فعل ماست، سخن‌هایمان و کردارهایمان و پیداست که چون با این مبنا و این ذهنیت به هرگونه داوری دست یازیم حکیمان یا تأیید محض است یا تکذیب صرف و لامحاله نقدمان هم نه نقد که یا ستایش است یا



نکوهش، که نقد، زاده اعتدال است و اعتدال، حاصل خرد آزاد... آنگاه به نقد واقعی توفیق می‌یابیم و آنگاه، به راستی، جنبه‌های قوت و ضعف یک چیز را، صرف‌نظر از حُب و بُغض‌ها بازمی‌نماییم که بندها را از پای خرد بازکنیم و به خرد آزاد و به فکر فلسفی برآمده از خرد آزاد دست یابیم...

○ آقای دکتر، در اینجا می‌خواهیم کمی درباره ارتباط بین نقد ادبی و تفکر فلسفی بحث کنیم و روشن کنیم که فلسفه چه مقدار در انتظام نقد ادبی تاثیر دارد و موجب استمرار آن خواهد شد. آیا در سنت ادبی ما این تاثیر مشهود است؟

● گمان می‌کنم با توضیحاتی داده شد نه فقط ارتباط فلسفه با نقد ادبی و تاثیر فلسفه در انتظام نقد ادبی، تا حدی روشن می‌شود؛ بلکه روشن می‌شود که اولاً، این دست توانای فکر فلسفی است که پشت سر هرگونه نقد قرار می‌گیرد و نخست بدان انتظام می‌بخشد و سپس آنرا حفظ می‌کند و موجب استمرار آن می‌شود؛ ثانیاً، فلسفه یا فکر فلسفی پشتوانه هر دانش و بینش است. نه علم، بی فلسفه نظام می‌یابد، نه هنر. بیهوده نیست که امروز فلسفه، مضافی است که هرگونه علم و هرگونه شناخت، مضاف‌الیه آن است: فلسفه فیزیک، فلسفه دین، فلسفه شعر و... قداما هم به بیانی دیگر، تا حدی از این معانی سخن گفته‌اند و از این‌گونه فلسفه‌ها دفاع کرده‌اند. به نظر می‌رسد که ارتباط فلسفه با هر دانش و هر بینش و هر موضوع، اعم از نقد ادبی، فیزیک، شعر یا هر موضوع و مسئله دیگر دو چهره و دو جنبه دارد: نخست، چهره و جنبه پدیدآورنده امروز در فلسفه‌های علم خود را نشان می‌دهد. فی‌المثل اکنون تردیدی در این امر نیست که پاسخ دادن بدین پرسش که: «چیست؟»؛ فیزیک چیست، شعر چیست، هنر چیست و... کار فلسفه است و از چیستی فیزیک در فلسفه فیزیک، از چیستی شعر در فلسفه شعر، از چیستی هنر در فلسفه هنر و به همین صورت و سان از چیستی دیگر در فلسفه‌های دیگر سخن می‌رود؛ دوم، چهره و جنبه ناپیدا، که نمودن آن و سخن گفتن از آن مثل هر امر ناپیدای دیگر، و به عبارت دیگر مثل هر امر غیبی و نامحسوس دیگر کار آسانی نیست. از برکات و از نتایج همین جنبه و همین چهره فکر فلسفی، همان حکایت انتظامی (= انتظام نقد ادبی) است که از آن سخن می‌گویید که با فلسفه یعنی با نظم و با انتظام و بی فلسفه یعنی بی نظم و بی انتظام. هر دانش و هر آگاهی، خود مشتق اطلاعات پراکنده است که به یمن فکر فلسفی و به برکت فلسفه بدان انتظام می‌بخشند. تا اجزاء یک کل را در ارتباط با کل ننگریم و تا مجموعه جزئی‌ها را در ارتباط با یک کلی نینیم انتظام به بار نمی‌آید. فلسفه و فکر فلسفی به ما یاد می‌دهد که چگونه مسائل را از بالا بنگریم و چگونه مجموعه جزئی‌ها را و مجموعه اجزاء را در ارتباط با یک کلی و در پیوند با یک کل ببینیم. ادبیات فارسی یک کل است و هر شاعر و هر نویسنده و هر اثر ادبی - که در زبان و ادب فارسی پدید آمده است - به مثابه جزئی است از اجزای این کل. بدین آثار دو گونه می‌توان نگاه کرد: از دیدگاه جزئی، از دیدگاه کلی.

- از دیدگاه جزئی، که همان نگاه متداول ادیبانه است؛ نگاهی که با معنی کردن لغت آغاز می‌شود و با معنی کردن بیت یا جمله به پایان می‌رسد. تأکید بر معانی مختلف یک لغت، بحث‌های دستوری، احیاناً بیان ریشه واژه‌ها بخشی دیگر از این نگاه و از این دیدگاه است. بر این نکته تأکید می‌کنم که دیدگاه ادیبانه یا نگاه جزئی ضروری است و مقدمه نگاهها و دیدگاههای دیگر است؛ چراکه تا متن را درست نخوانیم و معنای واژه‌ها و جمله‌ها را ندانیم هرگونه ادعا چیزی جز ادعا و فریب نیست.

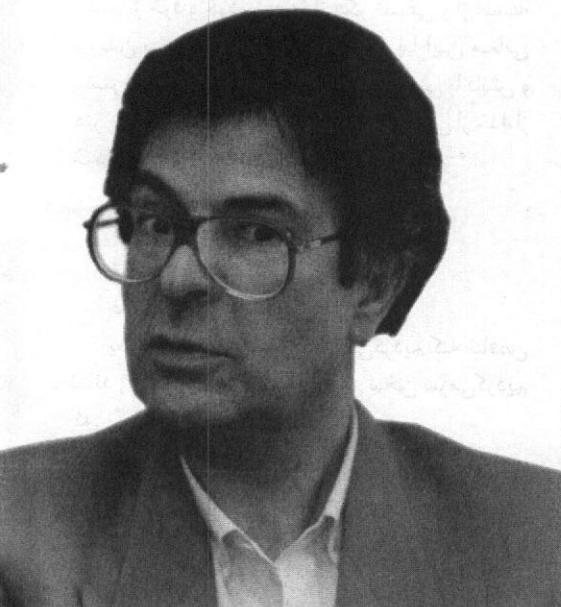
- از دیدگاه کلی، که نگاه فیلسوفانه است، یعنی نگاهی است که به برکت فکر فلسفی و اندیشه فلسفی صورت می‌گیرد و نتایج ویژه‌ای به بار می‌آورد. به برکت این نگاه است که فی‌المثل نظریه ادبیات و نقد ادبی هستی و معنی می‌یابد و از پرتو این دیدگاه است که می‌توان با تکیه کردن بر شناخت اجزا به شناخت کل دست یافت و از رابطه اجزا در کل و از ارتباط اجزا با کل سخن گفت و از این معنا سخن در میان آورد که - فی‌المثل - ادبیات چیست؟ ادبیات فارسی چیست؟ برای چیست؟ و... حکایت دیدگاهها در نقد ادبی همین حکایت است؛ حکایت «برای چیست؟» وقتی مثلاً از دیدگاه اخلاقی سخن می‌گویید با این هدف بحث می‌کنید که در ورای الفاظ و در آن سوی شیوه بیان، محتوایی اخلاقی مورد نظر است و هدف، عرضه کردن این محتواست، محتوایی که در خدمت تعلیم و تربیت است، و یا وقتی موضوع را از منظر زیبایی‌شناسی می‌نگریم و به اصطلاح بر ساخت و بر فرم تأکید می‌ورزیم بر آن سریم تا از پایگاه بلند هنر به عنوان هنر و به عنوان خالق زیبایی سخن بگوییم و نشان دهیم که اجزای یک اثر هنری (= کل)، هماهنگ با یکدیگر، آفریننده زیبایی‌اند و... اصلاً همین که گفتید: چیست؟ و برای چیست؟ نشان می‌دهید که در کار نگرستن از منظری فلسفی هستتید و لامحاله در کار انتظام بخشیدن به اجزای پراکنده...

ادبای ما، و دست کم بسیاری از آنان در ادوار سکون و رکود از دیدگاه نخست، یعنی از دیدگاه جزئی‌نگرانه به مسائل می‌نگریسته‌اند سبب آن هم بیگانگی با فکر فلسفی بوده است. از آنجا که به هر حال انسان به حکم آنکه انسان است و حیوان ناطق و حیوان فلسفی است و ذاتاً با فکر فلسفی بیگانه نیست و نیز از آنجا که ادبای ما از طین بابت و از بابت ارتباطی نسبی با دانش منطق کورهرای به فکر فلسفی و بهره‌ای اندک از فکر فلسفی داشتند گاه، جلوه‌هایی از نگرش فلسفی در آثارشان دیده می‌شود، اما جلوه‌هایی ناستوار و کم‌رنگ. چنانکه مثلاً تبویب و طبقه‌بندی معمول در کتاب چهارمقاله نظامی عروضی سمرقندی و تلاش نویسنده در تعریف و بیان چیستی دبیری و شعر و نجوم، تلاشی است بالنسبه فلسفی و حاصل کار هم، حاصلی است بالنسبه فلسفی، اما نه آن سان که باید و نه آن گونه که شاید. دلیل آن هم روشن است؛ افول فکر فلسفی از همان سده پنجم به بعد و استعجال دولت عصر طلایی فرهنگ ارجمندمان و استقرار و استمرار رکود و فترت در سراسر تاریخمان که پیشتر به کوتاهی بدان پرداختم.

نتیجه آن استعجال و این استمرار همین است، آن همه نظریه و نقد و نقادی هم که در غرب به ظهور می‌رسد حاصل حکومت فلسفه و نتیجه فکر فلسفی است والا این‌ها که از آسمان بر آنان فرود نمی‌آید. چرا مرحوم ملک‌الشعراى بهار به تصنیف سبک‌شناسی نثر توفیق یافت؟ علت، این بود که او تنها ادیب نبود و از دیدگاه جزئی به مسائل نمی‌نگریست، بلکه با فلسفه و فکر فلسفی نیز آشنایی داشت و همین امر سبب شد تا به تصنیف سبک‌شناسی توفیق یابد. تأمل در حال و کار معدود محققانی که در روزگار ما بدین معانی پرداخته‌اند و معدود بودن و غریب ماندنشان نیز مثبت مدعای ماست...

○ از تاثیر پیدا و پنهان فلسفه می‌گفتید...

● بله، از چهره پیدا و پنهان تاثیر فلسفه و فکر فلسفی بر دانش‌ها و به طور کلی بر موضوعات مختلف سخن می‌گفتم. شاید بتوان این امر را به حکایت تربیت مستقیم و تربیت غیر مستقیم تشبیه کرد و تاثیر شگرف و شگفت آن را به تاثیر شگرف و شگفت تربیت غیر مستقیم. فی‌المثل دروغ نگفتن و به عهد وفا کردن و بدین سان بر راستگویی و پیمان‌داری تأکید ورزیدن بر فرزندان و شاگردان و به طور کلی بر آنان که تحت تاثیر ما هستند بسیار مؤثرتر از آن است که پیوسته در مقام ناصح، اندرز دهیم که: «دروغ مگویید» و «به عهد خود وفا کنید». وقتی در طول زمان به آموختن فلسفه پرداختیم و فکر فلسفی در ما نضج پیدا کرد سخن گفتن ما، عمل کردن ما، سخنرانی کردن ما و نوشتن ما در هر باب حکایتی دیگر پیدا می‌کند و نظم و نظامی دیگر می‌یابد. اگر برخی از نوشته‌های فرنگیان، فی‌المثل در باب مولوی را با برخی از نوشته‌های ادیبان خودمان بسنجیم؛ ادیبانی که بسا دانش آنان در سنجش با دانش فرنگیان سنجش دریا و قطره باشد، پرده از آن تاثیر پنهانی برمی‌گیرد. وقتی می‌گوییم - فی‌المثل - بی فلسفه، ادبیات مشتق مسائل و سخنان پراکنده است و وقتی می‌گوییم ارتباطی جدی هست بین ادب و فلسفه به نظر برخی، سخن اگر از بنیاد خطا نباشد





# دستور زبان فارسی

دستور زبان فارسی

مصطفی فرض پور ماچیانی

ناشر: مؤلف

چاپ اول: ۱۳۷۶

دست‌کم مبالغه‌آمیز است. آنان گمان می‌کنند اگر چنین ارتباطی در کار می‌بود می‌بایست شاعران و نویسندگان از جوهر و عرض و قوه و فعل و علت و معلول به صراحت سخن بگویند و چون نمی‌گویند لاجرم چنین ارتباطی هم در کار نیست! من در این باب در مقدمه کتاب حکایت شعر به تفصیل سخن گفته‌ام و نشان داده‌ام که فلسفه - بلا تشبیه - از رگ گردن هم به شاعر نزدیک تر است و اکنون بار دیگر بر این معنای بدیهی تر از بدیهی تأکید می‌کنم که بی فلسفه هیچ دانشی، هیچ موضوعی و هیچ مسئله‌ای بسامان نمی‌شود، اعتدال معنی نمی‌یابد، آزادی بر جایگاه خویش نمی‌نشیند، و نقد ادبی و نظریه ادبیات و... و... انتظام پیدا نمی‌کند...

این نکته را هم از یاد نبریم که بزرگان ادب و فرهنگ ما، بویژه پدیدآورندگان آثار سترگی چون شاهنامه و چون متون عرفانی - ادبی خود، از منظری فلسفی به مسائل می‌نگریسته‌اند و ذهنی فلسفی داشته‌اند و آثارشان نتیجه چنین ذهنی است... این بزرگان به «جوهر دانایی» دست یافته بودند...

○ شواهدی از فیلسوفان منتقد سراغ دارید. هم در فرهنگ غرب هم در فرهنگ اسلامی. یا به تعبیر دیگر منتقدان فلسفه‌دان؟

● دیگر مسئله روشن است. منتقد فلسفه‌دان یا فلسفه‌دان منتقد، به گمان من از مقوله «سنگ حجرالاسود»، یعنی حشو زاید قبیح است که «حجر» سنگ است و سنگ، زاید و منتقد، فلسفه‌دان است و باید فلسفه‌دان باشد و فلسفه‌دان و فیلسوف، منتقد است و باید اهل نقد باشد. سقراط و افلاطون به نقد آرای سوفسطاییان پرداختند و ارسطو، با آنکه استاد خود، افلاطون را دوست می‌داشت، به سبب شدت محبت او نسبت به حقیقت به نقد بنیادی‌ترین نظریه استاد، یعنی به نقد نظریه مُثُل پرداخت. فیلسوفان دوره رنسانس و عصر جدید اروپا نقادی آرای پیشینیان را وجهه همت خود ساختند و حکایت به همین صورت و سان در غرب تا به امروز ادامه یافت و سبب پویایی و تحول و تکامل اندیشه‌ها شد. در عالم خودمان، عالم اسلام و در سرزمین خودمان، ایران نیز حکایت به همین صورت بوده است. تاریخ تفکر ما جلوه‌گاه نقد متکلمان از آرای فیلسوفان و نقادی‌های فیلسوفانه فیلسوفان از آرای متکلمان است. به همین صورت همواره، شاهد نقد مکتب‌ها و نحله‌های مختلف فلسفی از آرای یکدیگر بوده‌ایم: نقد مکتب اشراق از آرای مشاییان و نقادی‌های صدرالمতألهین از آرای متکلمان و حکیمان پیشین در کار بنیاد نهادن بنای حکمت متعالیه... البته بدین نکته باید توجه کرد که اینجا، و در این باب هم حکایت، حکایت تشکیک است و مسئله چونان وجود از دیدگاه صدرالمتألهین، مقول به تشکیک، یعنی که فلسفه‌دانی اهل نقد و نقادی اهل فلسفه، بدیهی و طبیعی است که دارای شدت و ضعف است، چنانکه - فی‌المثل - در تاریخ تفکر خودمان مثل اعلائی نقد غزالی است و سپس امام فخر رازی، البته با تفاوت‌هایی که من ریشه آنها را در کلام و فلسفه می‌بینم و امیدوارم اگر توفیق، رفیق شود در همایش نقد فلسفی از میراث ارجمند فخر رازی در نقد فلسفی سخن بگویم... □

مبنای هر زبان بر روی اصول و قواعد مخصوصی است. این جمله آغازین کتاب دستور زبان فارسی تألیف مصطفی فرض پور ماچیانی است. اما سؤال این است: اصول و قواعد زبان را چه کسی وضع می‌کند؟ آیا اهل دستور قواعدی را وضع می‌کنند و آنگاه همه مردم در زبان کتابت و شفاهی از آن استفاده می‌کنند و یا دستوریان بر اساس زبان مردم قواعد زبان را تعیین می‌کنند. اگر صورت دوم را بپذیریم که با واقعیت زبان‌شناسی نزدیکتر است، کتاب‌های دستور فقط سرمشق ابتدایی برای نوآموزان است تا با رعایت تقدم و تأخر فعل و فاعل و مفعول، معنایی را در جمله‌ای به ذهن مخاطب منتقل کنند و شاید بتوان گفت نویسندگان و اهل قلم ضرورتی در یادگیری این قواعد نمی‌بینند، رندی اهل نظر که خود از بزرگان قوم ما در حوزه شعر و نقد و تحقیق است به راستی می‌گفت که اگر امروز از من درباره نهاد و گزاره سؤال کنند چیزی نمی‌دانم، حال آنکه این مرد خود دهها کتاب ارزنده تألیف و تصحیح کرده است. اما باید بر این نکته تأکید کنیم که با این نظریه، ما خود را نباید بی‌نیاز از مکتوب کردن قواعد و دستور زبان بدانیم، دستور زبان رابطه مستقیم با بنیادهای فکری و فرهنگی ما دارد و ضرورت حکم می‌کند تا ارباب نظر هر از گاهی با شکل و شیوه‌ای دقیق و علمی قواعد زبان مردم عصر خود را در کتابی مکتوب کنند. بنابراین امروزه وقتی کتابی با نام دستور زبان فارسی چاپ و منتشر می‌شود از آن کتاب انتظار می‌رود تا شیوه‌های بیان گفتاری و نوشتاری زبان عصر را به اهل تحقیق نشان دهد و سیر تحول و تطور ساختار

زبان را با ادله‌های منطقی بیان کند. اما اینکه هر از گاهی برخی از آشنایان با دستور زبان به فکر تألیف کتابی در بیان مباحثی درباره ماضی نقلی و مضارع اخباری و انواع ضمیر و حروف و نقش عطفی و متممی بپردازند گره‌ای از ناگشوده‌های دستور زبان فارسی بازخواهد شد.

کتاب دستور زبان فارسی تألیف فرض پور ماچیانی سخن تازه‌ای در باب مبانی ساختار زبان فارسی ندارد و هر اهل تحقیق می‌تواند با مراجعه به کتب متعددی که در قرن اخیر در خصوص دستور زبان تألیف شده است، نیازهای خود را مرتفع کند.

در موقعیت کنونی زبان فارسی، اصحاب دستور و قواعد زبان باید چند کار اساسی انجام دهند اول: تألیف دستور علمی زبان فارسی به صورت گروهی، به گونه‌ای که بتوان در همه ادوار به آن مراجعه کرد و پاسخهای زبانی خود را در آن‌ها یافت. دوم: تألیف دستور زبان امروز مردم، در این راه باید کسانی که با زبان‌شناسی انس و الفتی دیرینه دارند، کمر همت بر این کار بزنند و سوم: تحلیل رابطه ساختار زبان و یا دستور زبان فارسی با نحوه تفکر ایرانی. که زبان‌شناسان و جامعه‌شناسان و روان‌شناسان و صاحب‌نظران حوزه‌های دیگر به اتفاق می‌توانند به این مهم جامه عمل بپوشانند.

کتاب دستور زبان فارسی برای کسانی که می‌خواهند مقدمات دستور زبان فارسی را بدانند و در این زمینه منبع موثقی ندارند قابل استفاده و بهره گرفتن است.